

جستجو برای خدا

درجات ایمان به خدا

بیشتر اشخاص حتی گمان هم نمی‌کنند که خدا وجود داشته باشد و طبیعتاً اشتیاق زیادی برای خدا ندارند. اما افراد دیگری هستند که از طریق نفوذ سنت، تعلق به یک دین یا ادیان دیگر داشته و ایمان به وجود خدا را از محیط خود به دست می‌آورند. قدرت ایمان آنها تنها به اندازه‌ای است که آنها را به مراسم مذهبی، تشریفات یا اعتقادات معینی مقید سازد و بندرت دارای آن نیروی حیاتی است که برای به وجود آوردن یک دگرگونی اساسی در نگرش کلی شخص نسبت به زندگی لازم می‌باشد. باینحال افراد دیگری نیز هستند که ذهنی فلسفی داشته و تمایل دارند که وجود خدا را به خاطر تفکر و تعمق‌های خود و یا به علت تایید دیگران باور کنند. برای آنان خداوند نهایتاً یک فرضیه یا اندیشه‌ای روشنفکرانه است. چنین ایمان سست و شکننده‌ای هرگز نمی‌تواند به خودی خود مشوق کافی برای جستجوی جدی خدا باشد. چنین افرادی از طریق دانش شخصی، شناختی از خدا نداشته و برای آنها خداوند هدفی نیست که مستلزم کوشش یا میل شدیدی باشد.

رهرو واقعی جوایز دانش مستقیم حقایق روحانی است

یک رهرو واقعی، دانش حقایق روحانی بر اساس شایعات و دانش استنتاجی محض، او را راضی نمی‌سازد. برای او حقایق

روحانی موضوع تفکراتی بیهوده نبوده و چون قبول یا رد این حقایق برای زندگی درونی او از نتایج بسیار مهمی برخوردار است، طبیعتاً بر شناخت مستقیم آنها پافشاری می‌کند. این را می‌توان از روی زندگی یک حکیم بزرگ نشان داد. روزی او با دوستی که در راه الهی بسیار پیشرفته بود، در مورد موضوعات روحانی گفتگو می‌کرد. در حالی که آنها سرگرم گفتگو بودند جسدی که از جلو آنها حمل می‌شد توجهشان را جلب کرد. دوست او گفت: «این پایان بدن است اما پایان روح نیست» حکیم پرسید: «آیا شما روح را دیده‌اید؟» دوست جواب داد: «خیر» اما چون حکیم بر دانش شخصی پافشاری می‌ورزید، شک و تردید او در مورد وجود روح همچنان پا برجا ماند.

رهرو دارای ذهنی باز است

اگرچه رهرو نمی‌تواند با دانش غیر مستقیم یا گمانه‌زنی‌های محض راضی بماند اما ذهنش را نیز بر وجود احتمالی حقایق روحانی که خود تجربه نکرده، بسته نگاه نمی‌دارد. به بیان دیگر او از محدودیت‌های تجارب شخصی خود، آگاه بوده و از اینکه آنها را مقیاس همه‌ی احتمالات سازد، خودداری می‌نماید. او نسبت به تمامی چیزهایی که فراسوی گستره تجربیات او هستند ذهنی باز دارد. اگرچه رهرو آنها را بر اساس شایعات نمی‌پذیرد اما در رد آنها نیز با شتاب زدگی عمل نمی‌کند. محدودیت تجربه اغلب گرایش به محدود نمودن دامنه‌ی تخیل دارد و بنابراین شخص به این باور می‌رسد که واقعیتی وجود ندارد، مگر آنچه که در دایره‌ی درک تجارب گذشته‌ی او آمده‌اند اما معمولاً برخی رویدادها و اتفاقات در زندگی شخصی او باعث می‌شوند که حصار تعصبات خشک را

شکسته و واقعاً ذهنی باز داشته باشد.

داستانی تشریح کننده

این مرحله‌ی تحول را می‌توان توسط داستانی از زندگی همان حکیم که اتفاقاً شاهزاده هم بود شرح داد. چند روز پس از واقعه‌ای که در بالا به آن اشاره شد، حکیم در حالیکه سوار بر اسب می‌رفت، تصادفاً با عابر پیاده‌ای روبرو شد که به سویش می‌آمد. چون حضور عابر، راه را بر اسب بسته بود حکیم متکبرانه دستور داد که از سر راهش به کنار رود اما عابر از این کار سر باز زد، بنابراین حکیم از اسب پیاده شد و این گفتگو انجام گرفت؛ عابر پرسید: «تو کیستی؟» حکیم جواب داد: «من شاهزاده‌ام». عابر گفت: «من تو را به عنوان شاهزاده نمی‌شناسم.» و ادامه داد: «من تنها هنگامی تو را به عنوان شاهزاده می‌پذیرم که بدانم تو شاهزاده هستی و نه غیر از این.» این برخورد، حکیم را به این حقیقت آگاه ساخت که اگرچه او با تجربه‌ی شخصی به وجود خدا پی نبرده اما ممکن است خدا وجود داشته باشد، درست همانطوری که او واقعاً یک شاهزاده بود اما عابر با تجربه‌ی شخصی از این موضوع خبر نداشت. اکنون که ذهنش به وجود احتمالی خدا باز شده بود، خود را موظف دانست که به طور جدی جواب آن سؤال را بیابد.

انسان معمولی نسبت به هستی خدا بی‌تفاوت است

خداوند یا هستی دارد یا ندارد. اگر هستی دارد جستجو برای او کاملاً قابل توجیه است و اگر هستی ندارد با این جستجو، چیزی از دست نمی‌رود. اما بشر معمولاً به جستجوی واقعی برای خدا به

عنوان اقدامی دلخواه و مسرت‌بخش نمی‌پردازد. او باید با سرخوردگی از همان چیزهای دنیوی که او را شیفته‌ی خود می‌سازند و نمی‌تواند ذهنش را از آنها دور نگاه دارد، به این جستجو رانده شود. انسان معمولی کاملاً غرق فعالیت‌های خود در دنیای خاکی است. او بدون اینکه حتی تصور وجود حقیقت عمیق‌تری را داشته باشد، با تجارب گوناگون ناشی از لذات و غم‌های دنیا، زندگی را سپری می‌کند. او نهایت کوشش خود را به کار می‌گیرد تا از لذات حواس پنجگانه برخوردار شده و از انواع گوناگون رنج‌ها دوری کند.

موقعیت‌هایی که فکر انسان را برمی‌انگیزد

«خوردن، نوشیدن و خوشگذرانی» فلسفه‌ی اوست. اما انسان با وجود جستجوی پایان‌ناپذیر خود برای لذات، هرگز نمی‌تواند به طور کامل از رنج دوری کند. حتی هنگامی که موفق به داشتن لذات حواس پنجگانه می‌شود اغلب از آنها سیر و دلزده می‌شود. او تجربیات مختلفی را روزانه پشت سر می‌گذارد و اغلب موقعیت‌هایی پیش می‌آید که از خود می‌پرسد: «پایان همه‌ی اینها چیست؟» چنین اندیشه‌ای ممکن است برخاسته از برخی اتفاقات ناگوار باشد که شخص آمادگی ذهنی برای آنها نداشته، یا ممکن است ناکامی از برخی انتظاراتی باشد که از برآورده شدن آنها مطمئن بوده یا ممکن است نتیجه‌ی تغییر مهمی در وضعیتش باشد، به طوری که او مجبور به یک سازگاری اساسی مجدد در زندگی و کنار گذاشتن طرز فکر و رفتارهایی شود که به آنها خو گرفته است. معمولاً چنین موقعیتی زاینده‌ی برآورده نشدن میلی عمیق می‌باشد، به طوری که

اگر تحقق آن میل به بن بست برسد و امکان برآورده شدن آن هرگز وجود نداشته باشد، روان انسان دچار چنان شوکی می‌شود که دیگر نمی‌تواند پذیرای آن نوع زندگی باشد که تا کنون بدون سؤال پذیرفته بود.

ناامیدی مهار نشده مخرب، ناامیدی الهی آفریننده است

تحت چنین شرایطی، شخص ممکن است به ناامیدی مطلق رانده شده و اگر قدرت عظیم ناشی از ناراحتی روانی، بدون کنترل و بدون جهت باقی بماند، ممکن است حتی به اختلال ذهنی جدی یا خودکشی بینجامد. چنین مصیبتی بر کسانی چیره می‌شود که در آنها ناامیدی با بی‌فکری پیوند خورده است، زیرا آنها اجازه می‌دهند که امیال آنی به صورت آزاد و با نفوذ کامل وارد عمل شوند. نیروی مهار نشده ناامیدی، تنها می‌تواند ویرانی به بار آورد. از سوی دیگر ناامیدی یک شخص فهمیده، تحت شرایط مشابه، نتایج کاملاً متفاوتی در بر دارد، زیرا او نیروی آزاد شده را هوشمندانه مهار کرده و به سمت هدف مشخصی هدایت می‌کند. در این لحظه‌ی برخاسته از *ناامیدی الهی*، انسان تصمیم مهمی برای یافتن و شناخت هدف زندگی می‌گیرد. بدین ترتیب جستجوی واقعی برای ارزش‌های جاویدان پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد. از این پس، پرسش جان‌سوزی که از ساکت شدن سر باز می‌زند این است: «*ینها همه به چه می‌انجامند؟*»

نامیدی الهی آغاز بیداری روحانی است

هنگامی که نیروی روانی انسان، بدین گونه متمرکز بر یافتن هدف زندگی باشد، او از نیروی نامیدی به طور خلاق استفاده می کند. انسان، دیگر نمی تواند راضی به چیزهای زودگذر این زندگی باشد، از اینرو به ارزش های معمولی که تا کنون آنها را بی تردید پذیرفته بوده کاملاً شک می کند و تنها آرزویش این است که حقیقت الهی را به هر قیمتی که شده بیابد و چیزی جز حقیقت الهی نمی تواند او را راضی نگاه دارد. *نامیدی الهی آغاز بیداری روحانی است، زیرا موجب اشتیاق وصل با خداوند می شود.* در لحظه ی نامیدی الهی هنگامی که به نظر می رسد همه چیز در حال فروپاشی است، انسان برای روشن ساختن مفهوم زندگیش که در پشت پرده قرار گرفته، تصمیم می گیرد تا هر خطری را بپذیرد.

خدا یا هیچ

با توجه به اینکه تمام چیزهای تسلی بخش معمول، موجب سرخوردگی فرد شده اند، باینحال «ندای درونی» او نمی تواند خود را به طور کامل با این دیدگاه که زندگی پوچ و بی معنی است آشتی دهد. *اگر او حقیقت نهفته ای که تا کنون نمی شناخته را مسلم فرض نکند، ابداً چیزی وجود ندارد که به خاطر آن، زندگی ارزش زیستن داشته باشد.* برای او فقط دو گزینه وجود دارد: یا یک حقیقت روحانی نهفته که پیامبران آن را به عنوان خدا شرح داده اند وجود دارد، یا همه چیز پوچ و بی معنی است. گزینش دوم به کلی از ذات بشر به دور می باشد، بنابراین او باید گزینش اول را بیازماید. بدین

گونه انسان هنگامی که در کارهای دنیوی درمانده می‌شود، به خدا روی می‌آورد.

ارزشیابی مجدد تجارب در پرتو حقیقت فرضی انجام می‌گیرد

حال از آنجایی که دسترسی مستقیم به این حقیقت پنهان که آن را فرض نموده وجود ندارد، بنابراین او تجربیات معمولی خود را برای یافتن راه‌های احتمالی که به «آن فراسوی پرارزش» منتهی می‌شوند را مورد بررسی قرار می‌دهد و با هدف به دست آوردن اندکی نور در راه حقیقت به تجربیات معمولی خود باز می‌گردد. این شامل نگرستن به همه چیز از زاویه‌ی جدیدی است و مستلزم تفسیر مجدد هر تجربه می‌باشد. اکنون او نه تنها تجربه دارد، بلکه می‌کوشد تا مفهوم و اهمیت روحانی آنها را درک نماید. او صرفاً نگران آنچه که آن هست، نبوده، بلکه علاقه به مفهوم تجربه در راستای حرکت به سوی این هدف پنهان شده‌ی هستی دارد. تمامی این ارزشیابی‌های مجدد و دقیق از تجارب باعث می‌شوند او به بینشی دست یابد که پیش از آغاز جستجوی جدیدش، نمی‌توانسته داشته باشد.

بینش جدید یعنی آزمایش با ارزش‌های درک شده

ارزشیابی مجدد یک تجربه، برابر با ذره‌ی جدیدی از دانش است و هر افزایش بر دانش روحانی، الزاماً باعث تغییر در نگرش کلی شخص به زندگی می‌شود. بنابراین جستجوی عقلانی محض برای یافتن خدا یا حقیقت پنهان روحانی، بازتاب خود را در زندگی روزمره‌ی انسان باقی می‌گذارد و زندگی او اکنون آزمایشی واقعی با ارزش‌های

روحانی می‌شود که درک نموده است.

یافتن خدا رسیدن به خودی حقیقی است

هر چه شخص بیشتر این آزمایش هدفمند و هوشمندانه را در زندگی خود ادامه دهد، درک او نیز از مفهوم واقعی زندگی عمیق‌تر می‌شود، تا سرانجام پی ببرد در حالی که دستخوش یک دگرگونی کامل در هستی روانی خود شده، به درک واقعی از اهمیت حقیقی زندگی، آن طوری که هست نیز رسیده است. او با دیدی روشن و آرام از ذات و ارزش واقعی زندگی به این درک می‌رسد که، خدایی که با ناامیدی در جستجویش بوده، نه بیگانه است و نه وجود خارجی و پنهان دارد. او خود حقیقت الهی است و یک فرضیه نیست. او حقیقتی الهی است که با بینایی شفاف، دیده می‌شود؛ همان حقیقتی که خود، بخشی از آن است و تمام هستی او را در بر دارد و در حقیقت، با او یکی است. بنابراین اگرچه فرد برای چیز کاملاً جدیدی جستجویش را آغاز می‌کند اما در حقیقت به درک نوینی از یک چیز دیرینه می‌رسد. سفر روحانی، رسیدن به مقصد جدیدی نیست تا شخص آنچه را که نداشته، در آنجا به دست آورد یا چیزی بشود که نبوده است، بلکه عبارت از فروپاشی نادانی او نسبت خود و زندگی و رشد تدریجی ادراکی است که با بیداری روحانی آغاز می‌شود. یافتن خداوند باز یافتن خودی حقیقی خود فرد است.